

داستان هایی از صلوات



محمد تقی صرفی پور



الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و المرسلين محمد صلى الله عليه و اله الطاهرين

یکی از مسائل ولایت در مورد صلوات است. اینکه خداوند و ملائکه شبانه روز بر پیامبر اسلام و آلش صلوات می فرستند نیز جز عجایب و معجزات الهی است. لذا وقتی یهودی از علی پرسید فضیلت آدم این بوده که همه ملائکه بر او سجده کردند آیا پیامبر اسلام ص این فضیلت را دارند؟ علی (ع) فرمود سجده ملائکه بر آدم (ع) یکبار بوده است ولی خداوند خود و ملائکه اش تا قیامت بر پیامبر اسلام صلوات می فرستند.

فرستادن صلوات بر کات عظیمی دارد. در روایتی است که پیامبر (ص) فرمود هر که بر من یکبار صلوات بفرستد تا سه روز بر او گناهی نمی نویسند.

و در سخن دیگر فرمود هر که صلوات بفرستد از گناهش خارج می شود همانند روزی که متولد شده است.

و از جمله برکات صلوات این است که حجاب بین دعاکننده و آسمان را کنار می زند و باعث استجاب دعا می شود. صلوات نفاق را از بین می برد و باعث خوب شدن اخلاق انسان می گردد. در زیارت جامعه آمده که صلوات و ولایتمداری باعث نیکویی خلقت و پاکی نفس و تزکیه انسان و کفاره گناهان است.

حضرت امام محمد باقر (ع) یا امام صادق (ع) فرمودند: هیچ میزانی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - نیست. وقتی میزان اعمال انسان سبک باشد در آن صلوات گذارند و میزان سنگین می شود.

ابوعلقه می گوید: پیامبر(ص) بعد از نماز صبح رو به طرف ما کرد و فرمود: «اصحاب من! دیشب عمویم حمزه و برادرم جعفر(طیار) را در خواب دیدم به آن دو نزدیک شدم و گفتم: پدر و مادرم فدایتان، کدام عمل را برتر یافتید؟ پاسخ دادند: پدر و مادر به فدایت، ما صلوات بر تو، تشنه را سیراب کردن و محبت علی بن ابیطالب را برترین اعمال یافتیم.» همچنین از ایشان نقل است که فرمودند: «الصلاه علی نور فی القبر» «صلوات بر من، نوری در قبر است و نیز فرمود هر کس بر من صلوات زیاد بفرستد از تلخی مرگ و جان کندن ایمن گردد

صلوات هنگام بوییدن گل

مالک جهنی ، می گوید: که گلی به حضرت امام جعفر صادق(ع) دادم ، گرفتند و بوییدند و بر هر دو دیده گذاشتند، پس فرمودند: هر که گلی را بگیرد و بویید و بر دیده بگذارد و بگوید :اللهم صل علی محمد و آل محمد .هنوز بر زمین نگذاشته باشد که گناهانش آمرزیده شود.

بخشیده شدن گناهان آینده و گذشته

رسول خدا (ص) فرمود: هر دو بنده که دوست یکدیگر باشند برای خدا و با هم مصافحه نمایند و بر من صلوات فرستند، پیش از آن که از هم جدا شوند، حق تعالی گناهان گذشته و آینده هر دو را می آمرزد. دیگر آن که آن حضرت فرمود: هر که مصافحه کند با مسلمانی ، و در وقت مصافحه بگوید :اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم این عمل از گناهان او، چیزی باقی نمی گذارند.

بیمه یک سال گناه

از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است : هر که در روز جمعه بعد از نماز صبح بگوید :اللهم اجعل صلواتک و صلوات ملائکت و حملة عرشک و جمیع خلقک و سمائک و ارضک و انبیائک و رسلک علی محمد و آل محمد ؛ تا یک سال هیچ گناهی بر او نوشته نمی شود.

شرکت ملائکه ها در مجلس صلوات: پیامبر اکرم (ص) فرمود: کاروانی از فرشتگان به امر پروردگار در جان حرکت می کنند و هنگامی که به جلسه ذکر و صلوات می رسند، به یکدیگر می گویند فرود آییم. زمانی که پیاده می شوند ، اهل جلسه را هنگام دعا با ذکر آمین ، یاری کرده و نیز اهل جلسه را هنگام صلوات کمک و یاری می کنند و در بیان به یکدیگر می گویند: خوشا به حال این افراد این جلسه که خدا آنان را آمرزید.

-و نیز شیخ صدوق از حضرت امام رضا (ع) نقل کرده که فرمود: هر که قدرت نداشته باشد بر

چیزی که گناهانش را برطرف کند پس بسیار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که آن ، گناهان را خراب و ویران می کند.

-از دعوات راوندی نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس به من هر

روز سه مرتبه و در هر شب سه مرتبه از روی حب و شوق بر من صلوات فرستد بر خداوند سزاوار

است گناهان او را که در آن شب و آن روز کرده است بیامرزد.

- و نیز از آن حضرت مروی است که در رؤ یا دیدم عمویم حمزه بن عبدالمطلب و برادرم جعفر بن

ابی طالب را که در پیش آنها طبقی است از سدر؛ پس یک ساعتی از آن میل کردند پس از آن ، سدر

مبدل شد به انگور، پس یک ساعتی از آن خوردند پس از آن ، انگور رطب شد، پس یک ساعتی از

آن میل کردند. من نزدیک ایشان رفتم و گفتم: پدرم فدای شما باد چه عملی یافتید که از همه اعمال

افضل باشد؟ گفتند: پدران و مادران ما فدای تو باد، ما بهترین اعمال را صلوات بر تو، و سقایت آب ،

و محبت علی بن ابی طالب (ع) یافتیم.

-و نیز از آن حضرت مرویست که هر کس بر من صلوات بفرستد پیوسته ملائکه برای او استغفار می

کنند.

شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: هر گاه نام پیامبر برده شود پس بر او

صلوات بسیار فرستید.

زیرا هر کس بر پیامبر صلوات بفرستد خداوند هزار صلوات بر او فرستد و فرشتگان و مخلوقات الهی

بر او صلوات فرستند.

روایت شده که هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید ((اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه)) نمیرد تا امام قائم (ع) را درک نماید.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود: در شب معراج چون به آسمان رسیدم ملکی را دیدم که هزار دست داشت در هر دستی هزار انگشت و مشغول حساب و شماره کردن با انگشتان بود از جبرئیل پرسیدم که این ملک کیست و چه چیزی را حساب می کند؟ جبرئیل گفت: این ملکی است موکل بر دانه های باران، حفظ می کند که چند قطره از آسمان به زمین نازل شده. پس من به آن ملک گفتم که تو میدانی از زمانیکه حق تعالی دنیا را خلق کرده است چند قطره باران از آسمان به زمین آمده است؟ گفت: یا رسول الله قسم به آن خدایی که تو را به حق فرستاده به سوی خلق، غیر از آنکه من می دانم چند قطره باران از آسمان به زمین نازل شده، به تفصیل هم می دانم چند قطره به دریا فرود آمده و چند قطره در بیابان و چند قطره در معموره و چند قطره در بستان و چند قطره در شوره زار و چند قطره در قبرستان.

حضرت فرمود: من تعجب کردم از حفظ و تذکر او در حساب خود. پس گفت: یا رسول الله، با این حفظ و تذکر و دستها و انگشتان که دارم حساب کردن یک چیزی را قدرت ندارم. گفتم: آن چیست؟ گفت: قومی از امت تو که در جایی حاضر می شوند و اسم تو نزد ایشان برده می شود پس بر تو صلوات می فرستند من قدرت ندارم ثواب آنها را شماره و حساب کنم.

امام جعفر صادق (ع) فرمود:

در آخر روز پنجشنبه و شب جمعه، جمعی از ملائکه از آسمان فرود می آیند که قلم هایی از طلا و لوح هایی از نقره همراه آنان است و در آخر روز پنجشنبه و شب جمعه و روز جمعه تا غروب، چیزی به جز صلوات بر پیغمبر و آل آن حضرت نمی نویسند.

رسول خدا (ص) فرمود:

« نزدیکترین شخص به من در فردای قیامت کسی است که صلوات بیشتری بر من فرستاده باشد.

ابو بصیر میگوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود:
جایزه و پاداش و مزدگانی کسی که بین نماز ظهر و عصر، صلوات بر محمد و آل محمد (ص)
بفرستد معادل پاداش هفتاد رکعت نماز است.
امام هادی علیه السلام

إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

خداوند عزوجل به این دلیل حضرت ابراهیم علیه السلام را خلیل خود کرد که بر محمد و خاندان او
که درودهای خدا بر ایشان باد، زیاد درود می فرستاد.^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: در شب معراج، چون به آسمان رسیدم، ملکی
را دیدم که هزار دست داشت و در هر دستی هزار انگشت آن ملک به کمک دستها و
انگشتانش مشغول حساب کردن و شمارش بود؛ از جبرئیل که مرا همراهی می کرد
پرسیدم: این ملک کیست؟ و چه چیز را حساب می کند؟ جبرئیل گفت: این ملک، موکل
به دانه های باران است او محاسبه می کند که چند قطره باران از آسمان به زمین نازل شده
است. پس من به آن ملک گفتم: آیا می دانی که از آغاز آفرینش دنیا تاکنون، چند قطره
باران به زمین نازل شده است؟ گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله قسم به آن خدایی
که تو را به حق فرستاده، علاوه بر این که می دانم تاکنون چند قطره باران نازل شده، بلکه
محل نزول آنها را نیز به تفکیک می دانم و از تعداد قطره های باران نازل شده بر بیابان،
معمور، بستان، شوره زار و قبرستان هم اطلاع دقیق دارم. حضرت فرمودند من از این

همه دقت در حفظ شمارش باران در تعجب شدم . آنگاه ملک گفت : یا رسول الله ، با وجود این همه دقت و دست و انگشتان برای شمارش ، هنوز در محاسبه یک چیز ، ناتوان مانده ام . پرسیدم : کدام چیز ؟ گفت : « قومی از امت شما که وقتی اسم مبارک شما را شنوند صلوات می فرستند و من قدرت محاسبه ثواب آن صلوات را ندارم

یکی از برکات صلوات این است که مشکلات را برطرف می کند. خود مولف بارها بوده است که دچار مشکلی شدم و نذر صلوات کردم و مشکلم برطرف شده است. در این کتاب به چند مورد از هزاران موردی که افراد با فرستادن صلوات، مشکلمان حل شده و به داستانهای درباره آثار عظیم صلوات شاه ره می شود.

کرمانشاه-تابستان 99

داستان هایی از صلوات

بوی عطر عجیب

حجت الاسلام محقق (داماد آیت الله گلپایگانی) نقل می کند : مرحوم آخوند ملاعلی همدانی رحمت الله علیه حکایت نموده اند : روزی پیر مردی جهت حساب خمس و زکات ، پیش من آمد . متوجه شدم از آن پیرمرد بوی عطر عجیبی بر مشامم می رسد که تا به حال نظیر آن را استشمام نکرده ام . از او پرسیدم : ای پیرمرد ، از چه عطری استفاده می کنی ؟ گفت اما چون شما : این بوی خوش ، قصه ای دارد که تاکنون آن را برای احدی نقل نکرده ام آقای ما هستی ، برایتان تعریف می کنم . قصه این است که : شبی در عالم خواب پیامبر را زیارت نمودم ، در حالی که آن حضرت نشسته بودند و حدود خدا صلی الله علیه و آله بیست نفر اطراف ایشان حضور داشتند و من هم در آن مجلس بودم . حضرت فرمودند : کدام یک از شما بر من زیاد صلوات می فرستید ؟ می خواستم بگویم که من زیاد صلوات برای بار سوم می فرستم ، اما ساکت شدم . بار دوم پرسیدند ، باز هم کسی پاسخ نگفت حضرت فرمودند : کدام یک از شما بر من زیاد صلوات می فرستد ؟ می خواستم بگویم من ، که با خود فکر کردم شاید دیگران بیشتر از من صلوات می فرستند . پس آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بلند شده و خطاب به من فرمودند : شما بر من زیاد صلوات

می فرستی ، و لبان مرا بوسید

آیه الله العظمی آقای اراکی فرمودند: من هر گاه مشکلی پیدا می کنم یک دور تسبیح صلوات می فرستم و ثواب آن را نثار چهارده معصوم (ع) می کنم آنگاه مشکل من به آسانی حل می شود، البته این کار را بیشتر در مورد مشکلات علمی انجام داده ام

شفای بچه سرطانی

پسر یک ساله و نیمه ای سرطان خون داشت و از شدت بیماری غذای هشت نفر را می خورد پس از معاینات و مداوای زیاد پزشکان ایرانی نتوانستند او را معالجه کنند و از معالجه اش مایوس می شوند لذا پدر و مادرش تصمیم گرفتند که به خاطر ادامه معالجات او را به خارج از کشور ببرند در این میان به یکی از سادات محترم آقای سید رحیمی بر خورد می کنند، ایشان می فرماید. شما نیاز به پزشک و رفتن به خارج ندارید شما با یک توسل می توانید شفای این بچه را بگیرید. پدر و مادر از شنیدن حرفهای این سید بزرگوار آقای رحیمی تسکین پیدا می کنند و می پرسند آن چه توسلی است؟ این سید بزرگوار

می فرماید شما صد و چهل و دو هزار مرتبه صلوات بفرستید و ثواب آن را به روح حضرت علی اصغر (ع) هدیه کنید. پدر و مادر

خوشحال شده و شروع به ذکر صلوات می کنند. اللهم صل علی محمد و آل محمد. تا اینکه شبی مادر آن پسر بچه دستی را

مشاهده می کند که لیوان آبی را به او داد و فرمود . حضرت ولی عصر(عج) و پنج تن آل عبا (ع) بر
این آب دعا خوانده اند پس آن

را بگیر و به بچه ات بخوران تا شفا پیدا کند مادر همان کاری را که به او امر می شود انجام می دهد
صبح آن شب که از خواب

بیدار می شوند می بینند فرزندشان صحیح و سالم است و کاملاً شفا پیدا کرده

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

شفای جانباز

سید بزرگوار حضرت آقای رحیمی نقل کرده که یکی به نام آقای مسعودی که الان در آموزش
بهورزی مشغول کار است

در جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران بر اثر انفجار بمب موجی می شود و به قدری
بیماری او اوج می گیرد

که گاهی لخت مادر زاد سوار موتور سیکلت می شد و با مامورین انتظامی درگیر می شد. تا اینکه هفتاد و دو هزار صلوات

فرستادند و ثواب آن را به روح حضرت علی اکبر (ع) هدیه نمودند. یک روز نزدیکی های غروب آفتاب می بیند کسی در خانه

را می زند وقتی در را باز میکنند دختر بچه هفت هشت ساله ای را می بینند که لباس عربی بر تن کرده و گوشتی در دست

دارد میگوید مادرم این گوشت را برای شما فرستاده لطفا آن را بگیرید و بخورید تا از این مریضی شفا پیدا کنید. آقای مسعودی

.گوشت را می گیرد بعد از درست کردن و خوردن آن گوشت فوری شفا پیدا می کنند

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

پیداشدن انگشتر

حضرت حجة الاسلام والمسلمين حاج سيد حسن صفی فرمودند. چند سال قبل سفری به تهران نمودم موقع بازگشت

به قم متوجه شدم انگشترم که بی حد مورد علاقه من بود (عقیق زرد یمنی و روی آن ماشاءالله
الافوه الا بالله استغفرالله

نوشته بود) ناپدید شده است قریب هفده روز آنچه جستجو کردم آن انگشتر را پیدا نکردم تا اینکه
سفر دیگری به تهران رفتم

هنگام رفتن در اتوبوس فراغتی دست داد حدود هزار و پانصد مرتبه صلوات بر محمد و آل طیب و
طاهر او (ص) فرستادم

.قاعداء و عجل فرجهم نیز اضافه می کردم

.اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

همان شب به برکت صلوات در خواب شنیدم که شخصی فرمود. انگشتر تو در فلان جاست هنگامی
که بر خواستم موقع

نماز صبح بود اهل منزل همه مشغول مهیا شدن برای نماز بودند از داخل پشه بند صدا زدم یک نفر در
:خواب به من گفت

.انگشتر فلان جاست اهل منزل به همان محل رفته و انگشتر را پیش من آوردند

مادر و صلوات

.آقا زاده گرامی مرحوم آیت الله شرعی رحمه الله علیه فرمودند

پدرم اوائل طلبگی از داراب جهت کسب معارف اسلامی به لار رهسپار شدند در آن روزگار که
پیمودن راهها تنها بوسیله

چهار پایان انجام می شد و طبعاً مسافرت به سختی و کندی صورت می گرفت پدرم در لار در دلش
شوری پیدا می شود

که دیگر تحمل غربت و دوری از مادر متقی و مهربان برایش میسر نبود ناچار به کنار شهر به سراغ قافله هایی که عازم

داراب بودند می شتابد متوجه می شود همه چهار پاداران مالهایشان را به مسافران اجاره داده اند و دو چهار پا دیگر دارند

.ولی ایشان تنها یک نفر است و چهار پا دار هم حاضر نیست به یک مسافر قناعت کند

مرحوم آیه الله شرعی ناچاراً کرایه هردو را می پردازد و مقداری جنس که در لار نسبت به داراب فراوانتر بوده خریداری کرده

روی یکی از آن چهارپاها بار نموده و حیوان دیگر را مرکب خود قرار داده و به سمت داراب حرکت می کنند پس از رسیدن به

شهر داراب و ورود به منزل مشاهده می کند که مادرشان مشغول جارو کردن است مادر چون پسر را مشاهده می کند

می گوید: غلامحسین آمدی؟ الان آخرین صلواتم تمام شد

معلوم است که این مادر پرهیزکار، بوسیله صلوات بر محمد و آل محمد(ص) حاجتش را از خدا
طلب کرده و آن آمدن فرزند

از سفر بوده است و احتمال دارد مادر نیت کرده بود . برای هر یک از معصومین (ع) صد صلوات
بفرستد و به لطف حق تعالی

به محض پایان ختم صلوات خدای مهربان او را به حاجتش رساند و آن شوری که در دل فرزند
وارد شده همان علی القاعده

مامور حق بوده که او را رهسپار شهرش سازد

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

طفل آرام شد

شبى در يك از شهرستانها در منزل دوستى كه جهت تسليت آنها رفته بودم استراحت كردم همين كه آن مصيبت زده ها به خواب رفتند طفل كه در نزديكى اطاق ما بود و در اثر كسالت از خواب بيدار شد و شروع به گريه نمود والدين او نيز بيدار نمى شدند . سرو صدای آن طفل به طول انجاميد به طورى كه براى بنده جانكاه شد يك مرتبه به لطف خداوند به خاطر م آمد كه چهار آيه آخر سوره مباركه حشر را با هفت مرتبه صلوات چاشنى زدم و خواندم و تا اللهم صل على محمد و آل محمد و .عجل فرجهم را گفتم بچه آرام شد و ما به خواب رفتيم صلوات چاشنى و درمان همه دردهاست

گل نكند جلوه در جوار محمد (ص)

رونق گل مى برد عذار محمد (ص)

گل شود افسرده از خزان و وليكن

نيست خزان از پى بهار محمد(ص)

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

درد كُشنده

حضرت حجه السلام وللمسلمين سيد حسن صفی فرمود. با سابقه کسالت کلیوی که داشتم نیمه شبی از حسینیه ابوالفصل های چالوس خارج شدم، باران همراه بآباد موجب شد تا گذشته از ناراحتی کلیه ناراحتی ریوی نیز عارض شود. ساعت دو شب به درمانگاه وسط شهر رفتیم با آن دکترهای خسته و خواب آلود بهبودی حاصل نشد بلکه وضع بدتر از بدتر شد ناچار میزبان محترممان طیب بانک ملی را به منزل آورد. خدا خیرش بدهد گذشته از معالجه و دلداری هم می داد به هر شکل بود ماه رابه آخر بردیم. بعد از ظهر روز عید فطر همراه با بعضی از دوستان عازم قم شدیم ناراحتی کلیه شدید تر شده بود و هر چندی ناچار از ماشین پیاده می شدم شاید همین پیاده شدن ها و بادوسرمای بیرون از ماشین وضع را خطرناک نمود به طوری که از شدت درد می نالیدم و آنچه دعا و ثنا می کردم اثری نمی بخشید یک مرتبه به خاطر گذشت که به اسم چهارده معصوم (ع) چهارده دور تسبیح یعنی هزار و چهار صد (۱۴۰۰) مرتبه صلوات بفرستم. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و احشرنا معهم و العن اعدائهم. که ناگهان میان جنگلهای اطراف جاده طرف چپ تابلوی بهداری ما را به خود جلب نمود پیاده شدیم با اینکه روز تعطیل و ساعات آخر روز عید فطر بود، از قضا برق هم نبود ولی خوشبختانه یک آقای بهیاری با چراغ توری داخل ساختمان به خدمت بندگان خدای مهربان مشغول بود ما وارد شدیم با آن حال خراب در حالی که آمپول به دست داشتم آن بنده خدا گرفت و همراه با یک آمپول از خودش تزریق نمود و گفت به شهر کرج که رسیدید. فلان آمپول را تهیه نموده حتماً تزریق نمایید که لااقل یک بیست و چهار ساعت راحت شوید.

نوشته را گرفتم خدا حافظی نمودم همین که داخل ماشین شدیم ما را صدا زدند برگشتیم دیدیم آن آمپول که بنا بود کرج تهیه شود نزد آن آقای بهیار است معلوم شد که به لطف حق و علی القاعده به خاطر صلوات بر محمد و آل محمد (ص) و لعنت بر دشمنان آنها کرامتی شامل حال ما شده بود. یک

نفر گفت فلان آقا شنید که فلان آمپول باید به شما تزریق شود رفت و از داخل ماشین آمپولی که برای یکی از همراهان نزدیکش بود پیدا کرده و برای تزریق به شما در اختیار بهیار گذارده است آن آمپول چنان قوی بود که آن آقا با احتیاط فراوان و آرام آرام آن آمپول بزرگ را تزریق نمود و بطور معجزه آسا آن درد کشنده بر طرف شد

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

قرضها داده شد

جناب حجة الاسلام سید محمد صفی فرمودند

در سالهای حدود آخر عمر شریف حضرت آیه الله بروجردی رحمه الله علیه جهت انجام وظیفه تبلیغی گویا ماه صفر المظفر بود که عازم قمصر کاشان شدم در بین راه مصمم شدم تا برای حل مشکلاتم هزار مرتبه صلوات بفرستم

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و احشرنا معهم و العن اعدائهم

در ماشین ختم صلوات را شروع کردم پس از ورود به قمصر و گذشت چند روز در عالم رویا دیدم که در منزلی هستم و مرحوم آقای بروجردی تشریف دارند و مہیای وضو ساختن هستند حقیر ظرف آب آوردم خدمت معظم له تقدیم نمایم به عرض رساندم حال من خوب نشده است

از قرار فردای آ» شب در ساختمان باغ یکی از آشنایان با عده ای نشسته بودیم ضمن صحبت بنده خواب خود را نقل کرده و اضافه نمودم به من یک خبری خواهد رسید. زیرا هرگاه آقا را در خواب دیدم خبری متوجه من شده است. پس از نقل این ماجرا هنوز چیزی نگذشته بود که یک مرتبه دیدم مرحوم آقای حاج آقا سید محمد نوایی که حقیر در منزل ایشان وارد بودم داخل اتاق شدم نامه ای از مرحوم پدرم رحمه الله علیه در دست داشتند همین که آن را گشودم دیدم آن فقیه سعید مرحوم فرمودند. (قریب به این بیان) فلان قوم و خویش آمد و به وضع قرضهای تو سرو صورتی داد

بله به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (ص) قرض ها هم داده شد

سفارش به صلوات

مرحوم حاجی نوری رضوان الله تعالی علیه. نقل فرمودنده از مرحوم حاج شیخ احمد بن شیخ زین الدین که این بزرگوار فرموده

يك شب آقا امام چهارم حضرت زين العابدين (ع) را در عالم خواب زيارت كردم، گفتم آقا چكار كنم؟ تا هميشه به فكر قبر و قيامت باشم و توشه اى براى آن موقع جمع كنم! آقا چه كنم؟ توفيق توبه پيدا كنم و عمل صالحى انجام دهم؟ آقا ناراحتم چه كنم؟ توفيق و سعادت از من سلب شده؟ حضرت فرمودند: اگر مى خواهى توفيق و سعادت پيدا كنى بر خودت لازم كن كه هميشه بگويى. اللهم صل على محمد و آل محمد چون ما هم زياد صلوات مى فرستيم

پيدا شدن چيزى

از صلوات هر چه بگويم كم است زيرا بنده كرارا اثرات بسيارى از اين ذكر خدادادى ديده ام . كه شمه اى از آن اين است كه هر وقت من چيز مهمى را گم كنم با ده صلوات براى سلامتى امام زمان (عج) آن را پيدا مى كنم، يك روز چيز مهمى را كه به آن نيار مبرمى داشتم گم کرده بودم مانده !بودم. خدايا چه كنم؟

در اين اثناء ذكر صلوات بر محمد و آل محمد به خاطر آمد سريع در همان آن گفتم . خدايا ده تا صلوات نذر سلامتى امام زمان(عج) مى كنم اين شئى مهم من پيدا شود به بركت صلوات بر محمد و .آل محمد (ص) در همان آن و فورى آن چيز مهم پيدا شد

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

رفع مشکل

در سالهای ۱۳۶۶/۶۵ خانه ای خریدم و بر اثر باران زیاد و نرسیدن وارثان خانه خلاصه پس از تحویل گرفتن خانه خواستیم دست شوئی برایش درست کنیم که بازدن یک کلنگ ما طاق اتاق پایین آمد خدا خیلی به ما رحم کرد بعد گفتیم چه کنیم پولی برای ساختن منزل آن نداریم. رهایش کردیم تا .خرجی برسد

چند ماه از این قضیه گذشت و بعد از طرف آقا امام زمان (عج) فرجی شد و ما توانستیم خانه را بسازیم بعد که شهرداری برای بازدید خانه ۳۰ متری آمد. ایرادهای بنی اسرائیل می گرفت و کار ما را هی عقب می انداخت بنده نذر کردم که صد تا صلوات نذر ام البنین (مادر گرامی حضرت ابو الفضل (ع) برای سلامتی امام زمان (عج) بفرستیم تا کارم سریع درست شود تا صلوات را تمام کردم

یک وقت مهندس شهرداری مرا صدا زد و گفت: کار شما درست و تمام شد و مشکلی ندارید و کاری را که چند ماه طول باید بکشد دو روزه تمام شد و این مشکل بزرگ از نظر من به برکت همان .صلوات حل و دفع گردید

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

سریع الاجابه

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به آقا نجفی اصفهانی در احوالات خودش نوشته بود که یک وقتی در نجف اشرف مشغول ریاضت بودم در آن دوره اسراری بر من کشف و ظاهر شد.

یکی از آن دوره اسراری بر من کشف و ظاهر شد. یکی از آن اسرار این بود که شب چهارشنبه ای در مسجد سهله نشسته بودم و نزدیک سحر بود که یکی از بزرگان و مردان رجال الغیب را دیدم و مسائل زیادی را از او پرسیدم که همه را از قول حضرت جواب داد و من هم می نوشتم تا فراموشم نشود و یکی از آن سوالها این بود که ذکر یا وردی به من یاد بدهید تا در مواقعی که حاجتی داشتم و یا گرفتاری پیدا کردم به وسیله آن رفع کنم . فرمودند هیچ ذکر یا مانند صلوات بر محمد و آل محمد (ص) اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم در خانه خدا مقربتر نیست یعنی هیچ ذکر یا بهتر و نزدیکتر و سریع الا جابه تر از صلوات بر محمد و آل محمد در خانه خدا و اهل بیت پیغمبر (ص) نیست

شیرین جان دادن

یکی از صالحین به عیادت مریض و بیماری که آخرین لحظات عمرش را می گذراند رفت و گفت ای فلانی تلخی جان دادن را چطور می بینی؟ مریض گفت: کامم را شیرین می بینم و هیچ تلخی در خود احساس نمی کنم آن مرد صالح تعجب کرد چون می دانست که جان دادن بر همه تلخ و ناگوار است بیمار وقتی تعجب و حیرت را در چهره مرد صالح دید . او گفت تعجب نکن چون من شنیده بودم که حضرت رسول الله (ص) فرمودند هر کس بر من زیاد صلوات بفرستد از تلخی جان کندن در

امان خواهد بود لذا مدتی است که شربت صلوات را می نوشم و در این مدت صلوات زیادی فرستادم
پس علت شیرین جان دادن مرا فهمیدی!

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم

خلق نکرده خدای عالم و آدم.....معتدی را به اعتدال محمد(ص)

پی بری بر کمال خالق بی چون.....تا نبری پی تو بر کمال محمد(ص)

قدرت حق آنچه آیدت به تصور.....جمله بود قدرت و جلال محمد(ص)

دزدان

ملا حسین کاشفی می گوید. یک زمانی مجبور شدم با اهل و عیالم از وطنم که مورد علاقه ام بود به
جای دیگری بروم در بین راه به یک عده راه زن و دزد و سارق بر خورد کردم که همه مسلح بودند.
خلاصه به هر زحمتی که بود از آنها گذشتم. بنده خدایی پرسید. شما چطور از دست آنها نجات پیدا
کردی؟ از این راه نرو چون در این جا دزدان زیادی هستند که تو را از بین می برند بهتر است

برگردی. من چون برگشتن را صلاح نمی دانستم حیرتم گرفت که چه کنم در این اثناء خوابم برد در خواب یک بنده خدایی به من فرمود این صلوات را بخوان تا نجات یابی (اللهم صل علی النبی محمد و آله کما امرتنا ان نصلی علیهم و صل علی محمد النبی و آله بعدد من صلی علیهم و صل علی محمد النبی و آله بعدد من لم یصل علیهم و صل علی محمد النبی و آله کما تحب ان نصلی علیهم.

من تا به حال این صلوات را در هیچ کتابی ندیده بودم و از کسی نشنیده بودم وقتی بیدار شدم این صلوات بر زبانم جاری بود و می خواندم آن دو سه نفر که با من بودند آنها با من خواندند و به راه افتادیم یک مقداری راه که رفتیم به یک گروه دیگر از سارقان و دزدان رسیدیم ما آنها را می دیدیم و حرفهای آنها را می شنیدیم ولی آنها ما را نمی دیدند و از آنجا گذشتیم همه اش به برکت صلوات از آن مهلکه و ترس و اضطرابی که داشتیم که مبادا ما را بکشند و اسیر و یا غارت کنند . نجات پیدا کردیم و به مقصد رسیدیم

ساده ولی پی نبرده ره به حقیقت

کرد زمن دوش او سوال محمد(ص)

گفتمش از گوش دل دمی بگشایی

لب بگشایم بشرح حال محمد(ص)

بسیاری صلوات

تاجری در بلخ مرد که دو پسر داشت و از جمله میراث او سه تار موی، از موهای مبارک آقا رسول الله(ص) بود وقتی آن دو پسر خواستند ارث و میراثشان را تقسیم کنند هر کدام یک موی حضرت را برداشت و یک موی دیگر ماند برادر بزرگتر گفت بیا آن مو را نصف کنیم و هر یک نیمی بر داریم برادر کوچکتر گفت قطع کردن موی مبارک آن حضرت دور از ادب است. برادر بزرگتر گفت! اگر راضی به نصف نیستی پس مال تو باشد در عوضش مقداری از مالت را به من بده. برادر کوچکتر گفت من هر دو تار موی مبارک را بر می دارم و تمام ارثم را به تو وا می گذارم چون یک تار موی آن حضرت به دنیا می آرد. برادر بزرگتر راضی شد. موها را به برادر کوچکتر داد و تمام ارث را جمع کرد و ثروتی به هم زد. برادر کوچکتر هم موها را در یک پارچه پاکیزه ای قرار داد و به گردنش آویزان نمود و هر دفعه آن را بیرون می آورد و می بوسید و بر رسول خدا(ص) صلوات می فرستاد.

روزگاری گذشت و صفحه روزگار بر برادر بزرگتر برگشت و اموالش همه از بین رفت ولی برادر کوچکتر، گل مرادش از شاخسار اقبال شکفت و بر اقران و امثال برتری به هم رسانید و از بزرگان شد. وقتی از دنیا رفت یکی از اولیاء بلخ، رسول خدا(ص) را در خواب دید که به او فرمود به مردم بگو هر که حاجتی دارد به سر قبر طلائی برود دعا کند تا حاجتش بر آورده شود آن شخص گفت یا رسول الله(ص) به چه عملی به این مقام رسیده؟ حضرت فرمود. چون در بزرگداشت و تعظیم موی من مبالغه می کرد و بیش از حد بر من صلوات می فرستاد. (اللهم صل علی محمد و آل محمد)

ماه خجل مانده از جمال محمد(ص)

سر و بگل ماند از نهال محمد (ص)

قامت گردون خمیده گشته از آن رو

تا نگرد ابروی هلال محمد(ص)

مرید شبلی

شبلی با جمعی از مردان به قصد خانه خدا در ایام حج از شهر خودشان راهی کعبه مقصود شدند در اثناء راه یکی از مردان مریض شد و بعد از دنیا رفت شبلی متحیر به قالب بی جان مرید نگاه می نمود و با خود فکر تجهیز (کفن و دفن) او را می کرد که یک وقت دید که تمام بدنش در یک چشم به هم زدن سیاه شد پس از ساعتی سیاهی تبدیل به سفیدی شد. شبلی خیلی تعجب کرد که این داستانی بود تا اینکه یک شب خواب مرید را دید که لباسهای بهشتی پوشیده و تاجی از جواهر بر سر نهاده و انگشتری نورانی در انگشتش کرده که بر نگین آن انگشتر نوشته:

هذا جزاء من صلی علی محمد و آل محمد(ص)

این پاداش و مژدگانی کسی است که صلوات بر محمد و آل محمد(ص) بفرستد) شبلی از او پرسید. داستان چیست که یک ساعت سیاه و یک ساعت سفید شدی؟ جواب داد که آن سیاهی، سیاهی معصیت بوده. هنوز جانم تماما از بدنم بیرون نرفته بود که بدنم به پلیدی گناه سیاه شد ولی ناگهان

وجود مقدس سیدانبیاء محمد (ص) را دیدم که تشریف آوردند و قدھی از آب در دست داشت و آن آب را بر روی من ریخت و با دست مبارک سیاهی معاصی مرا شست و خلعت کرامت و خانم و انگشتر سعادت را به من بخشید گفتم یا رسول الله (ص) به کدام عمل مستحق این بخشش و کرامت وجود شدم؟ حضرت فرمود. حضرت فرمود چون تو در دنیا عادت داشتی که همیشه بر من صلوات بفرستی من هم به همین خاطر نظر عنایتی را از تو دریغ نداشتم. شبلی از خواب بیدار شد و گفت برای من روشن شد که ظلمت گناه با صلوات بر محمد و آل محمد (ص) تاب و توان مقابله ندارد. (اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه)

عذاب قبرستان

مادری دخترش را ازدست می دهد بعد از وفاتش دخترش را در خواب می بیند که در عذاب ورنج سختی است با ناراحتی از خواب بیدار می شود وناله و فریاد و گریه وزاری سر می دهدیک چند روزی بر حال فرزندش اشک می ریخت تا اینکه مدتی از این ماجرا گذشت دوباره دخترش را در خواب دید که خوشحال و خورسند است و در بهشت فردوس نشسته و در حال استراحت است مادر گفت ای دختر آن دفعه با آن وضع اسفبار و این دفعه تو را در بهشت می بینم داستان چیست؟ گفت ای مادر آن عذاب و آن سختی هابه خاطر گناهان و غفلت هایم بوده که مشاهده کردی اما این حالی که می بینی بواسطه این است که چند روز پیش عزیزی از کنار مقبره و قبرستان ما رد می شد و چند دفعه صلوات فرستاد و ثواب آن را به اهل گورستان بخشید حضرت حق جل جلاله به برکت آن صلوات عذاب را از اهل این گورستان برداشت و هر کس که در قبرستان صلوات بفرستد و به اهل آن هدیه کند خدا به برکت آن صلوات عذاب را از اهل آن بر می دارد.

اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم

فقییر و ثروتمند

در حکایات الصالحین آورده اند فقری که محتاج عیال بود به طلب کفاف ورزق و روزی از خانه بیرون آمدنمی دانست کجا برود اتفاقا گذرش به مسجدی افتاد که واعظی بالای منبر بود و مجلس را گرم کرده بود و مردم را تشویق و ترغیب به صلوات می کرد آن مرد فقیر در همان جا ایستاد و گوش به حرف واعظ می داد که در اثناء صحبت شنید که واعظ می گوید در فرستادن صلوات کوتاهی نکنید زیرا اگر ثروتمند بر آن حضرت صلوات بفرستد خداوند متعال در مالش برکت می دهد و اگر فقیر صلوات بفرستد حق تعالی از آسمان روزی او را می فرستد آن فقیر از آن مجلس بیرون آمد و همین طور که راه می رفت مشغول فرستادن صلوات شد و هی می گفت (اللهم صل علی محمد و آل محمد) سه روز از این ماجرا گذشت و ایشان همین طور صلوات می فرستاد تا گذرش به یک خرابه ای افتاد پایش به سنگی گیر کرد و آن سنگ را بلند کرد دید زیرش سب و خمره ای پر از طلا است با خودش گفت وعده روزی من از آسمان باید بیاید من روزی زمین را نمی خواهم سنگ را روی خمره گذاشت و به خانه آمد و قصه را برای همسرش تعریف کرد. مرد فقیر، همسایه ای داشت که یهودی بود از قضاء آن وقتی که برای همسرش داستان را تعریف کرد آن مرد یهودی بالای بام خانه گوش می داد. فوری از بام خانه پائین آمده و سراسیمه به خرابه رفت و آن سب و خمره را برداشت و به خانه آورد وقتی سر آن را برداشت دید که پر از مار و عقرب است به خانواده اش گفت

این همسایه مسلمان ما دشمن ما بوده وقتی که من بالای بام بودم فهمیده و این حرف را زده که من به طمع بی افتم و آن خمره و سبو را بر دارم و به خانه آورم و در خمره را باز کنم و مار و عقرب ما را بگذرد و نیش بزنند حالا که این طور شد. من خمره را بالای بام می برم و از روزنه به خانه اش و روی . سرشان می ریزم تا هلاک شوند حالا که ضرر را برای ما می خواستند سر خودشان بیاید

آمد بالای بام دید که مرد فقیر با زنش در حال مجادله و سروصدا هستند. و همسرش می گوید آخه ای مرد روا باشد که تو سبوی پر از زر پیدا کنی و آن را بگذاری بیایی و ما در فقر و تنگ دستی باشیم؟ مرد فقیر گفت من امیدوارم که روزیمان را خدا از آسمان نازل کند که ناگهان مرد یهودی سر سبو را باز کرد و خمره را سرازیر کرد یک وقت مرد فقیر دید از بالا صدا می آید سرش را بلند کرد دید که از روزنه خانه اش زر و طلا می ریزد . صدا زد ای زن بین از آسمان طلا و زر می بارد سریع شروع کرد به صلوات گفتن و جمع کردن زرها (اللهم صل علی محمد و آل محمد) یهودی دید از سبو سر و صدای زر می آید آن را بر گرداند دوباره دید که همان مار و عقرب هاست دوباره سر خمره را پایین کرد و بقیه اش را به خانه فقیر ریخت یهودی فهمید که این سری از اسرار غیبی است به ذهنش آمد که این قصه مثل همان قضیه زمان حضرت موسی (ع) است که آب نیل برای قطبی ها خون بود و برای سبطی ها آب در همان لحظه مرد فقیر را به بالای بام دعوت کرد و به دست او مسلمان شد و از برکت صلوات بر محمد و آل محمد (ص) هم فقیر ثروت مند شد و هم یهودی سعادت پیدا کرد که مسلمان شود!

صلوات زیادی

یکی از زهاد و عباد بود که با هیچ کس خلط و آمیزش و رفت و آمدی نداشت و توی لاک خودش بود و توی هیچ مجلس و محفلی هم نمی رفت و با کس کاری نداشت و به قول ما ترک عزلت کرده بود ولی فقط پای یک منبر واعظ و توی یک مجلس می رفت و آن هم باعث تعجب مردم بود که این مرد چطوری توی یک مجلس و پای یک منبر و یک واعظ می رود یک روز از او پرسیدند که چطور شده ترک عزلت کردی و مرتب پای منبر این واعظ می روی؟ آن بنده خدا زاهد فرمود. یک شب آقا رسول الله(ص) را در خواب دیدم حضرت به من فرمود برو به مجلس واعظ فلان واعظ . گفتم . چرا یا رسول الله(ص) فرمود به خاطر اینکه این واعظ بر من زیاد صلوات می فرستد و من از او .خشنود و راضی هستم

توجه حضرت

شخصی می گفت من در صلوات فرستادن بر سید انبیاء و رسول خدا(ص) تنبلی می کردم. یک ... شب آن حضرت را در خواب دیدم که به من توجهی فرمودند. از هر طرف که حضرت رویشان بود رفتم باز حضرت روی مبارکشان را طرف دیگر می کرد گویا از من ناراحت بودند. عرض کردم یا رسول الله(ص) چرا به من نظر مرحمت نمی کنید و روی مبارک خود را از من بر می گردانید؟ در حالی که من یکی از امت شمایم و از علماء شنیده بودم که پیغمبران امت خود را بهتر از پدر و فرزندان خود می شناسند. حضرت فرمودند: معرفت و شناخت من نسبت به امت به قدر فرستادن صلوات آنها بر من است و تو اصلاً مرا به صلوات یاد نمی کنی؟ من چطور ترا بشناسم و به چه صورتی از تو خوشحال باشم؟ از خواب پریدم و از آن شب عهد کردم که روزی صد صلوات بفرستم و فرستادم و خداوند متعال مرا توفیق عنایت فرموده که بگویم(اللهم صل علی محمد و آل محمد)بعد از مدتی دوباره توفیق زیارت وجود مقدس رسول الله (ص) نصیبم شد. که بنده را مورد عنایت و لطف

و مرحمت خود قرار دادند و بعد فرمودند. حالا تو را می شناسم و از تو خوشحال هستم و روز قیامت
شفیع تو خواهم بود

دهان خوشبو

یکی از مشایخ و بزرگان نقل کرده بود یک شب در اصفهان در زاویه مسجد مدرسه اصفهان که جای
فقرا بود ماندم و در همان جا خوابیدم. نصف های شب از خواب بیدار شدم بویی بسیار خوشی به
مشامم رسید که تا به حال از آن بوی خوشتر بوی بر مشامم نخورده بود بر خواستم دنبال آن بوی
خوش رفتم که بینم این بوی خوش از کجا و از چه کسی هست به هر طرف که رفتم چیزی پیدا نمی
کردم داخل زاویه شدم دیدم از زاویه است مشاهده کردم که فقیری در کنج زاویه زمزمه ای دارد
وقتی گوش دادم شنیدم که می گوید (اللهم صل علی محمد و آل محمد) و آن رایحه جان افزاء و
بوی خوش از دهان او بیرون می آید

مانع غیبت

یک روز یکی از اولیاء به حضرت الیاس و حضرت خضر(ع) شکایت کرد که مردم غیبت ریادی می
کنند و غیبت هم از گناهان کبیره است و هر چه آنها را نصیحت می کنم و آنها را منع از غیبت می
کنم به حرفم اعتنایی نمی کنند و آن عمل قبیح را ترک نمی کنند چه کنم ؟ حضرت الیاس(ع) فرمود
چاره این کار اینست که وقتی وارد چنین مجلسی شدی دیدی غیبت می کنند بگو (بسم الله الرحمن

الرحيم و صلى الله على محمد و آل محمد) پروردگار متعال ملكى را بر اهل آن مجلس موكل مى كند كه هر وقت كسى خواست غيبت كند آن ملك جلوى اين عمل زشت را مى گيرد و نمى گذارد غيبت شود سپس حضرت خضر (ع) فرمود وقتى كسى در وقت بيرون رفتن از مجلس بگويد. (بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على محمد و آل محمد) حضرت حق ملكى را مى فرستد تا نگذارد كه اهل آن مجلس غيبت او را كنند

دریای طوفانی

يکى از علمای سنى به نام شيخ موسى ضرير است نقل مى کرد. يك روز با عده اى ازدوستان و همراهانم كه در كشتى به سفرى مى رفتيم در طى مسير نا گهان دريا طوفانى شد و كشتى دست خوش امواج بى قرار دريا قرار گرفت به طورى كه همه از زنده ماندنمان قطع اميد كرديم و از همدیگر حلايت و خدا حافظى كرديم و هر کدام شروع به تضرع و گريه و زارى و دعا و نذر و نیاز و التماس در خانه خدا افتاديم و از خدا نجات خدما را مى خواستيم. در اثر اين ناراحتى و اضطراب بى حال شده و خوابم برد در عالم خواب مشرف شدم به محضر مقدس حضرت رسول (ص) و دست التجاء به آن حضرت بر داشتم حضرت فرمودند: به اهل كشتى بگو هزار بار بر من اين صلوات را بفرستند اللهم صلّ على سيدنا و آله صلوة ينجينا بهامن جميع الاحوال و الاوقات و تطهرنا بهامن جميع السيئات و رفع تر فضا بها عندك اعلى الدرجات تبلفنا بها اقصى الفايات من جميع الخيرات فى الحيات و بعد الممات. تا نجات پيدا كنيد. من هم مى گفتم و حفظ شدم از خواب بيدار شدم دوستان و همراهان گفتم همه با من مشغول خواندن اين صلوات شدند هنوز به ۳۰۰ مرتبه نرسيده بود كه طوفان قطع شد و امواج خوابيد

بوسه پیغمبر(ص)

مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی از علماء مشهد بود که در کتاب شریفش فرموده. یکی از زهاد و پرهیز گاران می فرمود: من با خودم عهد کردم که هر شب قبل از خوابیدن به اندازه معینی بر محمد و آل محمد(ص) صلوات بفرستم یک شب یک عده از رفقا و دوستان به اتاق و حجره ام آمدند با اینکه حجره ام شلوغ بود و تا دیر وقت طول کشید و خسته بودم ولی مثل هر شب صلوات هایم را فرستادم و بعد خوابیدم. خواب دیدم، آقا رسول الله (ص) وارد حجره شدند و از تشریف فرمائی وجود مقدس حضرت در و دیوار منور شده بود به سوی من تشریف آوردند و فرمودند کجاست آن دهانی که بر من صلوات می فرستاد؟ می خواهم ببوسم. من خجالت کشیدم که بگویم من چون لیاقتی در خودم نمی دیدم ولی آنقدر آقا رسول الله (ص) بزرگوار بودند که صورت مبارک را جلو آوردند و به صورت من بوسه زدند از شدت خوشحالی از خواب پریدم بطوری که همه دوستان و رفقا از خواب بیدار شدند.

دائم الصلوات

سفیان ثوری گفت. یک سالی در ایام حج به سوی کعبه مقصود می رفتم وقتی به مدینه طیبه رسول خدا(ص) رسیدم و به روضه و حرم شریف مشرف شدم جوانی را دیدم که سیمای صالحان در چهره اش نمایان بود و آثار پرهیز گاران از صورتش پیدا بود و دور حرم مطهر زیارت می کرد و چیزی بر زبانش نبود جز (اللهم صل علی محمد و آل محمد) خواستم که از او بپرسم بابا این همه ادعیه و ذکر و وارد شده چرا اینها را نمی گوئی؟ که جمعیت بین من و آن جوان فاصله انداخت و این حرف توی دلم ماند. آمدم مکه در حال طواف دوباره آن جوان را دیدم باز جز صلوات چیز دیگری بر

زبان‌ش ندیدم (اللهم صل علی محمد و آل محمد) آمدم که دوباره با او حرف بزنم که دوباره ازدحام مردم بین من و او جدائی انداخت دوباره حسرت حرف زدن به دلم ماند تا اینکه روز عرفه که به عرفات رفتم. هر کس را در حال ذکر و وردی دیدم باز آن جوان را دیدم که می گوید (اللهم صل علی محمد و آل محمد) مینشینند، صلوات، می ایستند صلوات. راه می رود صلوات همه اش صلوات

رفتم جلو سلام کردم با او گرم صحبت شدم . گفتم: از مدینه تا این جا به دنبال هستم و در همه احوالت دیدم همه اش صلوات می فرستی تعجب می کنم از این ذکر در حالی که تمام مردم در حال نماز و ذکر و دعا و تضرع و استخفار و خشوع و خضوع هستند تو همه اش می گوئی (اللهم صا علی محمد و آل محمد) آیا چیزی دیدی؟! گفت رفیق من از این صلوات خیلی چیزها دیدم به خاطر همین هم هست که همه اش صلوات می فرستم و یکی از آنها این داستان عجیب است که برایت می گویم که ببینی این صلوات چه می کند . پارسال در این موقع ها بود که با مرحوم پدرم به سوی کعبه مقصود به راه افتادیم در بین راه در فلان منزل پدرم مریض شد و از سفر باز ماندیم من هم رفتم جائی را کرایه کردم و مرحوم پدرم را به آنجا بردم و چراغی را روشن کردم و سرش را کنار خودم گذاشتم

و همین طور به صورتش نگاه می کردم ، دیدم اجلش رسید و پدرم به سكرات مرگ افتاد. روی سفید پدرم سیاه شد . از دیدن این منظره خیلی ناراحت و ترسان شدم ، گفتم « انا لله و انا اليه راجعون » صبح می شود و مردم برای کفن و دفن می آیند و روی پدرم را سیاه می بینند و می گویند این پیر چه معصیت کرده که به این روز افتاده

از دیدن این منظره خیلی ناراحت بودم ، پارچه ای رویش انداختم و از شدت ملامت اغیار ، گریه زیادی کردم که پدرم از دستم رفت و از همه مهمتر صورتش هم سیاه شده ، چه کنم ؟ از ناراحتی و گریه زیاد

کنار بستر پدرم خوابم برد ، در عالم خواب دیدم یک نفر نورانی و زیبا که تا به حال به زیبایی او در دنیا ندیده بودم و بویی به خوشبویی او استشمام نکرده بودم. لباس های زیبا در بر داشت که تا به حال ندیده بودم و عمامه ای به سفیدی عمامه او ندیده بودم . داخل شد و سر بالین پدرم آمد و پارچه ای را که رویش بود کشید و دست مبارک را روی صورت مرحوم پدرم مالید .

ناگهان صورت پدرم سفید شد . من که متحیر بودم ، با تعجب خود را به دست و پای آن حضرت انداختم و گفتم : آقا شما کی هستی که مرا از این غم بزرگ نجات دادی ؟ فرمود: من صاحب قرآن ، محمد بن عبدالله (ص) هستم . گفتم : پدرم چه کار کرده بود که به این رو سیاهی مرد .

حضرت فرمود : این شخص به خودش جفا می کرد و گنهکار بود ، اما چون همیشه بر من صلوات می فرستاد و به یاد من بود من هم در این جا به فریادش رسیدم و به یادش هستم ، و این پاداش کسی است که بر من صلوات بفرستد . من از خواب بیدار شدم و روی پدرم را چون ماه تابان درخشان و روشن دیدم . از آن روز تا به حال فهمیدم که صلوات چه خاصیت هایی دارد .

ذکر پیغمبر و ائمه (ع)

مرحوم حاج شیخ احمد (رضوان الله تعالی علیه) که صاحب کتاب زینة الایاد است. فرمود. یکی از چیزهای مهمی که در اوقات نوشتن کتاب فضل صلوات برایم پیش آمد این بود که گاهی از اوقات بعضی از فضائل این کتاب را برای یکی از رفقا و دوستانم که با تقوا و خوب بود می خواندم او هم با شنیدن این فضائل خوشحال و مسرور می شد. یک روز جمعه به حسب اتفاق به دیدن او رفتم او را خیلی خوشحال و شاد دیدم گفتم بطور شده امروز این قدر تو را خوشحال و شاد می بینم گفت ای رفیق! من هر روز خیلی صلوات می فرستادم و شبهای جمعه صلوات هایم را بیشتر می کردم شب جمعه قبل بعد از گفتن آخرین (اللهم صل علی محمد و آل محمد) خواب دیدم، مشرف شدم به محضر مقدس آقا رسول الله (ص) و آقا امیر المومنین (ع) و سیده نساء عالم حضرت زهرا سلام الله علیها و یک یک ائمه (ع) که از آسمان به طرف من تشریف فرما شده بودند و

اطرافم نشسته بودند حضرت رسول اکرم (ص) با من شروع به صحبت کردن شدند و مژده های زیادی به من دادند که موجب تسکین قلب و آرامش روانم شد. در بین این بزرگواران شخصی بسیار نورانی را دیدم که احساس می کردم او را می شناسم دوباره خوابیدم و تعبیر خوابم را دیدم و متوجه شدم که آن مرد نورانی و زیبا اعمال خوب من است در آن وقت دیدم یک نفر به من فرمود. سرت را بلند کن تا سرم را بلند کردم آقا رسول الله (ص) و همه حضرات ائمه (ع) را مشاهده کردم که در حال ذکر هستند آن کس که فرمود سرت را بلند کن به من فرمود. میدانی ذکر آن حضرات چیست؟ گفتم . نه فرمود: ایشان می گویند (اللهم صل علی محمد و آل محمد) که همان ذکر صلوات تو است

در آسمان فرشته، مهرش به جان سرشته

بر عرش خوش نوشته، صلوات بر محمد(ص)

صلوات اگر بگوئی، یابی هر آنچه جوئی

گر تو دخیل اوئی صلوات بر محمد(ص)

خوش گفت نعمت الله رمزی لی مع الله

خوش گو به عشق الله صلوات بر محمد(ص)

داستانی عجیب! آتش اثر ندارد

یک روز بنده خدایی از بازار یک ماهی خرید و به خانه آورد به زنش داد تا او را برایش غذایی آماده کند زن آتشی روشن کرد و آن ماهی را روی آتش گرفت و هر چه منتظر ماند ماهی نپخت و آتش اصلاً در ماهی اثر نکرد هر دو تعجب کردند که چرا این ماهی نمی‌پزد و آتش به او کارگر نیست آخر الامر گفتند برویم محضر رسول خدا (ص) و از حضرتش سوال کنیم آمدند خدمت حضرت و داستان را برای حضرت بیان کردند. حضرت رسول (ص) به ماهی فرمود چرا آتش در تو کارگر نیست و اثری ندارد به قدرت کامله حق ماهی به حرف در آمد و گفت یا رسول الله از برکت ذکر وجود مقدس و نازنین شما آتش در من اثر نمی‌کند و در من کارگر نیست! یا رسول الله من مال فلان دریا هستم یک روز که در آن دریا شنا میکردم کشتی بزرگی از آنجا می‌گذشت و من هم کنار آن بودم که یکی از مسافران آن کشتی بر شما و اهلیت شما صلوات می‌فرستاد من وقتی که صدای صلوات او را شنیدم خوشم آمد من هم شروع کردم به گفتن (اللهم صل علی محمد و آل محمد) در آن وقت ندایی به گوشم رسید: ای ماهی بدن تو بر آتش حرام شد به خاطر همین است که آتش در من اثر نمی‌کند

شیرین عسل

یک روز آقا رئیس اسلام خاتم الانبیاء محمد مصطفی (ص) با آقا امیر المومنین (ع) در میان نخلستانها نشسته بودند که یک وقت سروکله زنبور عسلی ظاهر شد و شروع کرد دور پیغمبر اکرم (ص) چرخیدن یک وقت پیغمبر (ص) فرمودند: یا علی! می‌دانی این زنبور چه می‌گوید. حضرت علی (ع) فرمود: خیر. آقا رسول اکرم (ص) فرمودند: این زنبور امروز ما را مهمانی کرده می‌گوید یک مقدار عسل در فلان محل گذاشتم آقا امیر المومنین (ع) را بفرستید تا آن را از آن محل بیاورد. آقا امیر المومنین (ع) بلند شدند و آن عسل را از آن محل آوردند. حضرت رسول خدا (ص) فرمود: ای زنبور، غذای شما که از

شکوفه گل تلخ است به چه علتی آن شکوفه به غسل شیرین تبدیل می شود؟ زنبور گفت یا رسول الله شیرینی این غسل از برکت ذکر وجود مقدس شما و (آل) شماست چون هر وقت مقداری از شکوفه استفاده می کنیم همان لحظه به ما الهام می شود که سه بار بر شما صلوات بفرستیم وقتی که می گوئیم .اللهم صل علی محمد و آل محمد به برکت صلوات بر شما غسل ما شیرین می شود

ارسالی #

سلام میخوام خاطره بگم از شهید حسن انتظاری

شهید دفاع مقدس گلزار شهدای یزد

من زمانی که دانشجو بودم خواستگارهای زیادی بودند ولی هیچکدام دنیای فکریشون بامن یکی نبود از اونجایی که خانوادم هم پشتیبان من نبودند میگفتن اگر اونا پسندیدن تو نباید بگی نه یکبار یکی اومده بود که دیگه به نظرم خیلی دیگه متفاوت بودن و نظرشون مثبت بود منم داشتم با دوستم صحبت میکردم که خاطره ای از این شهید برای من تعریف کرد این شهید بزرگوار بادوستانشون در جبهه بودن که ماشینشون خراب میشه و خیلی ضروری بوده که سریع به محل مورد نظرشون برسند هنگام درست کردن ماشین یه قطعه تو گل گم میشه هر چی دنبالش میگردن پیدا ... نمیکند شهید با شوخ طبعی میگویند که بچه ها یه چیز بگم

دوستشون که میدونستند چی میخوان بگن گفتن حتما میخوای بگی صلوات بفرستیم ایشون هم که خیلی مقید بودن باخنده میگویند که بله همه باهم صلوات میفرستن و آن قطعه پیدا میشه

ایشون میگویند که یه تابلو بزنید اینجا و بنویسید: "حسن گفت هر وقت تو گل گیر کردین صلوات
بفرستین"

بعد دوستم گفت هر وقت مشکلی پیدا کردی چند صلوات هدیه کن به ایشون به لطف خدا انشاالله
حل میشه

من هم چند صلوات فرستادم و از ایشون کمک خواستم و مشکلم حل شد
از ان به بعد هر وقت کمک خواستم صلوات به ایشان هدیه کردم و ایشان هم کمک کردند

اللهم صل علی محمد وال محمد وعجل فرجهم

محفوظ ماندن عیال

مردی از دوستان اران علی (ع) از شهر شام نامه ای خدمت امام حسن مجتبی (ع)
نوشته که : من مال زیادی دارم و دارای اهل و عیال هستم که از جدایی آنها می ترسم در عین حال
. بسیار علاقه مند هستم که خدمت شما برسم

حضرت پاسخ فرمودند: اموال خود را در جایی جمع کن و صلوات بر روح محمد (ص) بفرست و
. بگو خدایا! اینها به امر بنده تو علی بن ابی طالب (ع) نزد تو امانت است

آن مرد همان گونه که حضرت فرموده بودند عمل نمود، به شهر کوفه رفت تا به خدمت حضرت علی(ع) رسید.

خبر به معاویه رسید و دستور داد بروند و تمام اموالش را غارت کنند و عیال او را به کنیزی بگیرند. وقتی گماشتگان معاویه وارد خانه آن مرد شدند، هیچ کسی را جز اهل و عیال معاویه و یزید در آن محل ندیدند. اهل و عیال معاویه و یزید به گماشتگان گفتند: شما برگردید؛ زیرا ما هر چه اموال بود گرفتیم و اهل و عیالش را هم به بازار فرستادیم، گماشتگان برگشتند و به این گونه خداوند اهل و عیال آن مرد را حفظ نمود.

پس از چند روز دزدان شهر خبردار شدند که آن مرد نیست و اموالش بی صاحب است. آنها آمدند تا هر چه دارد به غارت ببرند؛ اما به قدرت خدای متعال، اموال آن مرد را به صورت مار و عقرب دیدند. بعضی از آنها مار گزیده شده و هلاک گشتند و بعضی هم بیمار شدند. تا این که یک روز امیر المؤمنین علی(ع) به آن مرد فرمود: آیا دوست داری اهل و عیال و اموال تو مقابل تو حاضر شوند؟ آن مرد گفت: آری.

سپس تمام اموال و اهل و عیال ایشان به معجزه آن حضرت حاضر شدند و در این حال وقایع پیش آمده را تعریف کردند که چگونه اهل و عیال یزید و معاویه آمدند و چگونه دزدان به دست مارها و عقرب ها گزیده شدند.

:حضرت فرمودند

ان الله ربما اظهر آیه لبعض المؤمنین لیزید فی بصیرته ؛

یعنی: در بعضی از اوقات برای مؤمنین نشانه ای ظاهر می شود تا ایمان آنها اضافه شود^۲

پر و پال ملک به واسطه صلوات

حق - سبحانه و تعالی - به ملکی فرمود که فلان شهر را ویران کن

وقتی آن ملک به آن شهر آمد، گریه کودکان و ناله زنان و فریاد چهارپایان را شنید، برایشان رحم نموده و بر ویرانی آن شهر اقدام نکرد. تند باد قهر، از مهیب جلال وزیده، پر و پال آن ملک را در هم شکست؛ و از بالا رفتن بر افلاک، محروم و مهجور ماند

روزی جبریل او را گریان و نالان بر روی خاک افتاده دید. دلش بر پریشان حالی و شکسته بالی آن ملک سوخت. حال عجز و بیچارگی و ضعف و آوارگی او را به بارگاه جلال عرض کرد

خطاب آمد که به او بگو: بر حبیب من محمد (ص) صلوات فرستد تا به برکت آن پر و پال به او برگردد. به او گفته شد. آن ملک به وظایف صلوات قیام نمود. و پال اقبال باز یافته به فراغ پال به جانب آشیانه خود پرواز نمود^۳

صلوات خدا بر صلوات فرستنده

احمد حنبل، در مسند خود، از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است

<http://salavatt.blogfa.com/category/3>^۲

^۳ همان

روزی رسول خدا (ص) از مدینه بیرون رفت ، وارد نخلستان شد، به سجده رفت . سجده آن جناب ، آن قدر طول کشید که من ترسیدم مبادا آن حضرت ، وفات کرده باشد. آمدم به آن حضرت نگریستم . سر مبارک را از سجده برداشت ، و فرمود: تو را چه می شود؟ من صورت حال را به عرض رسانیدم . فرمود: جبریل بر من نازل شد، و گفت می خواهی تو را بشارت دهم ؟ به درستی که حق تعالی فرمود: هر که بر تو صلوات فرستد، من بر او صلوات می فرستم . و هر که بر تو سلام گوید، من بر او سلام می گویم

سه بار بر محمد (ص) صلوات بفرست

وقتی حضرت آدم (ع) وارد بهشت شد، در بهشت حوران پاکیزه سرشت بسیار بودند؛ اما حضرت آدم با آن ها الفتی نداشت . وقتی حضرت حوا آفریده شد و آدم بر او نگریست از او پرسید: تو چه کسی هستی ؟

حوا شرمگین شد و چیزی نگفت ، جبریل به آدم گفت : این خواست ، او را برای تو آفریده اند و او . محرم و همدم توست

حضرت آدم وقتی فهمید که حوا متعلق به اوست خواست به سوی او دست دراز کند جبریل گفت : ای آدم ! اگر او را می خواهی ، باید او را عقد کرده و برایش مهریه تعیین کنی

آدم فرمود: ای برادر! تو می دانی که من پولی و نقدی ندارم چگونه او را عقد کنم ؟

جبریل گفت : سه بار به حبیب خدا محمد مصطفی (ص) صلوات بفرستی تا حوا بر تو حلال شود^۴

نجات اهل کشتی

: در کتاب معراج النبوه آمده است که

در دریا با جمعی در کشتی بودیم ، ناگاه طوفان شد و کشتی در میان امواج متلاطم دریا سرگردان شد، آن چنان که اهل کشتی ، به هلاکت خود یقین کردن و با یکدیگر وداع نمودند. در همین هنگام خواب بر من غلبه کرد و چشمم گرم شد، پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم ، آن حضرت(ص) به من فرمودند: به اهل کشتی بگو: هر کدام شان !هزار صلوات بر من بفرستند

سپس به من آن صلوات را تعلیم کردند. من از خواب بیدار شدم و به اهل کشتی خبر دادم ، آن ها نیز مشغول آن صلوات شدند، هنوز سیصد صلوات تمام نشده بود که طوفان فرو نشست .

آن صلوات این است ؛ اللهم صل علی سیدنا و آله : صلوة تنجینا بها من جمیع الاهیال و الافات و تطهرنا بها من جمیع السيئات و ترفعنا بها عندک اعلی الدرجات و تبلغنا بها اقصى الغایات من جمیع الخیرات فی الحیوة و بعد الممات

سؤال از ثواب صلوات در خواب

:در دارالسلام محدث نوری رحمه الله علیه می فرماید

در خواب دیدم گویا سوار بر اسب با جمعیت بسیاری از بالای کوه بلندی پایین می آییم ، ناگهان متوجه شدم که رسول خدا(ص) سواره در پیش روی ماست و ما پشت سر آن

حضرت(ص) حرکت می کنیم و بین ما و آن بزرگوار(ص) اندکی فاصله هست ، و کسی با
آن حضرت(ص) نیست

در این موقع از اسب پیاده شده و از جمعیت جلو افتادم خود را به آن حضرت رساندم ،
مهار اسبش را گرفتم و بر او سلام نمودم و عرضه داشتم : ثواب کسی که بگوید - و یکی از
اذکار معروف از تهلیل و صلوات را بیان داشتم که پس از بیداری آن را فراموش کردم -
چیست ؟

رسول خدا(ص) با تبسم به من توجه نمود و فرمود: درباره چه کسی ؟

دریافتم که مقصود آن حضرت (ص) این است که ثواب برای هر گوینده ای نیست . عرضه
داشتم : کسی که ایمان به خدا و شما و - ائمه (ع) داشته باشد

فرمود: خداوند به او پنج گنج عطا می کند. معدن کبریت که از آن طلا بیرون می آید، و
دوم معدن یاقوت ، و آن گاه بقیه را مشابه آن دو بیان فرمود

و من ترتیب آنها را فراموش کردم و آن گاه سکوتی کرد و در حالی که ما پشت آن
حضرت - صلی الله علیه و آله - حرکت می کردیم دوباره به من نگاه کرد و با تبسم
فرمود: اما معدن اول منم . و باقی معادن را به سایر پنج تن آل عبا تاءویل نمود

در این موقع چنان سرور و خوشحالی به من دست داد که جز خدا کسی نمی داند. تا این که
به پایین کوه رسیدیم و آن گاه آن حضرت(ع) از کوه دیگری بالا رفت و من همراه

جمعیت باز گشتم . و پس از یک ماه خداوند زیارت خانه اش و زیارت قبر پیامبرش(ص)
را نصیب من فرمود^۵

رفع گرفتاری

طلبه ای می گفت چکی از من گمشده بود و یابنده مبلغ بالایی در آن نوشته بود و به بانک
برده بود. از بانک زنگ زدند که حسابتان را پر کنید تا چک وصول شود. ولی من اینمقدار
نداشتم. چهارده هزار صلوات نذر کردم. و دیگر اثری از چک و یابنده چک نشد!

گرفتن ویزا در مدت کوتاهی!

:در کتاب ام البنین؛ ستاره درخشان مدینه، به نقل از آیت الله حاج سید طیب جزایری آمده است
در سال 1341 ه . ش در یکی از سفرهایم، یکی از عالمان پاکستان را در مشهد دیدم. از او پرسیدم: پس
از زیارت مشهد چه می کنید؟ گفت: به پاکستان برمی گردم. گفتم: حیف نیست انسان از پاکستان تا
مشهد بیاید، ولی زیارت عتبات نرود؟
سخنم در او اثر کرد و بنا شد او هم با من به کربلا بیاید. از این رو، با هم از مشهد به تهران آمدیم و به
سفارت عراق رفتیم، ولی آن جا اوضاع بسیار ناگوار بود و در دادن ویزا سخت گیری می کردند. به همراه
گفتم: می خواهی کربلا بروی؟ گفت: پس برای چه از مشهد به تهران آمده ام؟ گفتم: هزار صلوات نذر
حضرت ام البنین علیها السلام می کنیم، ان شاء الله ویزا می دهند
هر دو نذر کردیم که هزار صلوات هدیه ام البنین علیها السلام بکنیم. در همین حال همراهم گفتم: من نامه
ای برای سفیر پاکستان دارم. بیا باهم این نامه را به او برسانیم. به سفارت پاکستان رفتیم. در آن جا نامه
را به سفیر دادیم. او بسیار به ما احترام کرد و پرسید: از تهران به کجا می روید؟ گفتیم: هر دو عازم عراق
هستیم. البته اگر ویزا گیر بیاید. گفت: اتفاقاً من هم می خواهم به عراق بروم. کمی صبر کنید تا مدارکم
را آماده کنم
پس از مدتی آمد و گفت: دو نامه به نام شما برای کنسول عراق نوشته ام. نامه را گرفتیم و ناامیدانه به
سفارت برگشتیم. نامه را به دربان سفارت دادیم. دربان رفت و پس از مدتی با دو فرم برگشت و پرسید:
عکس را آورده اید؟ گفتم: بله! سپس فرم های مخصوص را پر کردیم و همراه عکس و گذر نامه به آن
شخص دادیم
بنا به گفته آن شخص، ساعت يك بعد از ظهر به جلو سفارت رفتیم. نخست اسمی که صدا کردند، اسم
ما دو نفر بود. با دلوایسی گذرنامه را باز کردم. دیدم ویزای سه ماهه زده اند. از خوشحالی اشک از
چشمانم سرازیر شد. سپس به زیارت عبدالعظیم حسنی علیه السلام رفتیم و صلوات ها را به روح
حضرت ام البنین علیها السلام هدیه کردیم

صدتا صلوات!

حجت الاسلام حاج سيدجواد موسوي زنجانى مي گويد:
يکي از فرزندانم، ناگهان به شدت سرگيجه گرفت و مدام حالت تهوع داشت. او را نزد پزشک بردم. پزشک داروهايي تجويز کرد، ولي هيچ گونه اثر مثبتى نداشت تا اين که رفته رفته وضع بيمار وخيم تر مي شد. پس از نيمه شب با دکتر تماس گرفتم و وضعيت را گفتم. وي گفت فوراً او را به بيمارستان منتقل کنيد. پس از معاينه، دکتر متخصص گفت: بيماري فرزندان مننژيت حاد است و تمام مغزش را چرک گرفته و زمان معالجه نيز گذشته است.

با تلاش بسيار، شوراي پزشکي تشکيل شد و پزشکاني از خارج از بيمارستان نيز براي معالجه بيمار حاضر شدند. حتي وزير بهداري وقت، در زمينه معالجه بيمار توصيه هايي کرد، ولي معالجه هيچ گونه تأثيري نداشت. فرزندم يك هفته در حال کُما و بيهوشي بود تا اين که شب تاسوعا فرا رسيد وقتي از يك سو، ناتواني پزشکان در درمان بيمار و از سوي ديگر، نگراني و شيون مادر و خواهران و بستگان را ديدم، دو رکعت نماز خواندم. سپس صد مرتبه صلوات فرستادم و ثوابش را به حضرت ام البنين عليهاالسلام - مادر قمر بني هاشم - هديه نمودم و خطاب به آن بانوي بزرگوار عرض کردم: هر فرزند صالحی مطيع دستورهاي مادر خود است. از تو مي خواهم از فرزندت - باب الحوائج؛ حضرت اباالفضل العباس عليه السلام - بخواهي که شفای فرزندم را از خدا بگيرد
نزدیک سپيده صبح بود که از بيمارستان تماس گرفتند و گفتند: بيمار از حالت کُما بيرون آمده و شفا يافته است، چنان که گویا مريض نبوده است. با عجله به بيمارستان رفتم و فرزندم را در حالت عادي ديدم. اين در حالي بود که پزشکان گفته بودند: اگر به احتمال بسيار ضعيف، خوب هم بشود، حتما بينايي و شنوايي اش را از دست خواهد داد يا فلج خواهد شد. همان شب، يکي از بانوان مؤمن محل، حضرت عباس عليه السلام را در خواب ديده بود که حضرت فرموده بود: موسوي شفای فرزندش را از مادرم خواسته بود و من شفای او را از خداوند گرفتم⁶

صدتا صلوات!

آيت الله العظمي حاج سيدمحمود حسيني شاهرودي رحمه الله مي فرمود
من در سختي ها، صد مرتبه صلوات براي مادر حضرت عباس عليه السلام جناب ام البنين عليهاالسلام - مي فرستم و حاجت مي گيرم.⁷

⁶.ستاره درخشان مدینه؛ حضرت ام البنين، ص 162 با گزينش
⁷.ستاره درخشان مدینه؛ حضرت ام البنين، ص 140